



# تفسیر آیات مشکل

## درس ۱۹

توریه‌های ابراهیم (علیه السلام) و یوسف (علیه السلام)

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد



### مقدمه

از مواردی که در بعضی آیات به پیامبران نسبت داده شده، کلامی است که در ظاهر سخن ایشان با واقع مطابق نیست و از این رو احساس می‌شود که پیامبران در مواردی از گفتن صریح حقیقت خودداری می‌کردند. در این آیات شبهه در این است که، آیا پیامبران الهی در مواقع ضروری دروغ مصلحتی را جایز برمی‌شمردند و یا در برابر دیگران توریه می‌کردند؟ و یا اساساً پیامبران از این گونه موارد مبراء هستند و هیچ‌گاه از ایشان سخن خلاف واقع صادر نشده است. برای روشن‌تر شدن موارد بحث در این درس، به داستان حضرت ابراهیم و یوسف پیامبر (صلی - الله علیه و آله) می‌پردازیم.

### محتوای آموزشی

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ. قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ. قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ».

(انبیاء، ۶۰-۶۴)

گفتند: هرکس با خدایان ما چنین کرده، حتماً او از ستمگران است. گفتند: شنیدیم جوانی از آن‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم گویند. گفتند: او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که گواهی دهند. گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ گفت: بلکه این کار را بزرگ آن‌ها کرده، از آن‌ها بپرسید اگر سخن می‌گویند. پس آن‌ها به درون خود بازگشتند و گفتند: همانا شما باید که ستمگرانید.

### لغت و اعراب

۱. «من» در «من فعل» استفهامیه و یا موصوله است، در صورت نخست، جمله «انه لمن الظالمین» مستأنفه و در صورت دوم خبر خواهد بود.
۲. «سمعنا» دو مفعول گرفته است: «فتی» مفعول اول و «یذکرهم» مفعول دوم.
۳. «ابراهیم» مرفوع است، به جهت این‌که نایب فاعل است و منظور از آن اسم است نه مسمی.
۴. «علی اعین الناس» در برابر چشمان مردم.
۵. «هذا» بدل یا نعت از «کبیرهم» است.
۶. «ان كانوا ينطقون» جمله شرطیه و مربوط به «بل فعله» است و می‌توان آن را مربوط به «فسئلوهم» هم



دانست.

تفسیر

### بت‌شکنی ابراهیم و پاسخ او به بت‌پرستان

در جریان بت‌شکنی ابراهیم، همان‌گونه که ابراهیم پیش‌بینی می‌کرد، پس از بازگشت مردم به شهر و روبه‌رو شدن با آن صحنه تکان‌دهنده و شکسته شدن بت‌هایشان، از هم‌دیگر پرسیدند: چه کسی با خدایان ما چنین رفتاری کرده؟ او هر کس باشد بی‌تردید از ستمکاران است و با این کار به باورهای مردم و نیز به خویشتن ستم کرده است، چون می‌داند که چنین کاری کیفر سختی خواهد داشت.

در پاسخ این پرسش که چه کسی این کار را انجام داده است، گروهی گفتند: جوانی به نام ابراهیم همواره از بت‌ها به بدی یاد می‌کرد، و این کار باید کار او باشد.

وقتی معلوم شد که کار شکستن بت‌ها کار ابراهیم است، او را دستگیر کردند و میان جمعیت آوردند.

بت‌پرستان از ابراهیم پرسیدند که آیا تو این کار را با خدایان کرده‌ای؟ ابراهیم که مترصد چنین فرصتی بود، در پاسخ آن‌ها جمله‌ای گفت که آنان را وادار به اندیشیدن کرد، او گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ کرده است، از خودشان بپرسید، اگر سخن می‌گویند.

ابراهیم با آویختن تبر بر گردن بت بزرگ، صحنه را چنان درست کرده بود که گویا بت بزرگ به خشم آمده و بت‌های دیگر را شکسته است، درحالی‌که چنین چیزی حتی از سوی بت‌پرستان قابل تصور نبود و اندیشیدن در این موضوع بت‌پرستان را به این فکر وادار می‌کرد که بت‌ها و حتی بت بزرگ هیچ‌گونه قدرتی ندارند. دیگر این که ابراهیم پیشنهاد کرد که جریان را از خود بت‌ها بپرسند، اگر آنها سخن می‌گویند، این مطلب نیز ناتوانی بت‌ها را حتی در سخن گفتن به یاد آن‌ها می‌آورد.

سخنان فکربرانگیز ابراهیم اثر خود را گذاشت و آنان به وجدان خود برگشتند و لحظه‌ای به خود آمدند و به یک-دیگر گفتند که شما ستمکارانید و این درست همان هدفی بود که ابراهیم داشت، هرچند که بعداً به گمراهی خود برگشتند.

### آیا ابراهیم توریه کرد؟

ابراهیم کار شکستن بت‌ها را به بت بزرگ نسبت داد، درحالی‌که معلوم است که بت بزرگ این کار را نکرده بود، آیا این یک دروغ بود؟

بعضی‌ها برای توجیه سخن ابراهیم، گفته‌اند: این یک دروغ مصلحت‌آمیز بود،<sup>۱</sup> او می‌خواست با این دروغ، باعث هدایت آن‌ها شود.

به نظر ما این توجیه، منطقی نیست، چون دروغ مصلحت‌آمیز تنها در جایی جایز است که باعث جلوگیری از خون‌ریزی باشد و گرنه هرکس که دروغی می‌گوید، برای آن مصلحتی در نظر گرفته است و هیچ دروغی بی‌مصلحت نیست. دیگر این‌که پیامبران برای تبلیغ رسالت خود هرگز از دروغ استفاده نمی‌کنند و به‌طوری که خواهیم گفت، این سخن ابراهیم اصلاً دروغ نبود.

بعضی‌ها هم گفته‌اند: ابراهیم این سخن را مقید به این کرده که چنین است اگر بت‌ها حرف بزنند،<sup>۲</sup> یعنی تعلیق به محال کرده است، چون بت‌ها هیچ‌وقت حرف نمی‌زنند، پس سخن ابراهیم دروغ نیست.

به نظر ما این توجیه هم چندان محکم نیست، چون شایسته این است که شرط «ان كانوا ينطقون» را مربوط به «فستلوهم» بدانیم و نه «فعله کبیرهم»؛ زیرا که این جمله، نزدیک‌تر و مناسب‌تر است. از این گذشته تعلیق این خبر که بت بزرگ آن‌ها را شکسته، به سخن گفتن بت‌های شکسته شده، تعلیق بی‌ربطی است، ممکن است خبر راست باشد، حتی اگر آن بت‌ها سخن نگویند.

بسیاری از مفسران معتقدند که ابراهیم در این‌جا «توریه» کرد. توریه که به آن «معاريض»<sup>۳</sup> هم گفته می‌شود، این است که کسی سخنی بگوید، که با توجه به ظاهر آن، مخاطب از آن معنایی بفهمد که آن معنا خلاف واقع است، ولی خودش معنای دیگری را در نظر بگیرد، که خلاف واقع نیست.<sup>۴</sup> گفته‌اند: منظور ابراهیم از «فعله کبیرهم هذا» دو جمله مستقل بود با حذف فاعل «فعله» به این صورت: «فعله من فعله» و «کبیرهم هذا» یعنی این کار را کسی کرد که کرد و منظورش خودش بود، سپس گفت: بزرگ آن‌ها این است و این همان توریه است. بعضی‌ها هم گفته‌اند که ابراهیم از باب توریه، سخنش را مشروط به، سخن گفتن بت‌ها کرد. این توجیه نظیر وجه دوم است با این تفاوت که در آن‌جا توریه مطرح نیست، بلکه آن را ظاهر کلام ابراهیم قلمداد می‌کنند.

۱. التحریر والتنویر، ج ۱۷، ص ۷۴.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۶.

۳. این اصطلاح مربوط به اهل سنت است. آن‌ها روایتی هم از پیامبر نقل می‌کنند که این واژه در آن به‌کار رفته است. فرمود: «ان فی المعاریض لمنذوحة عن الکذب. کنز العمال»، ج ۳، ص ۶۳۱.

۴. راجع به توریه دو نظر وجود دارد:

اول این‌که توریه غیر از کذب است، بنابراین، اختصاص به موقع ضرورت ندارد.

دوم این‌که توریه همان کذب است و فقط در مقام ضرورت می‌توان از آن استفاده کرد.

نظر اول نظر بیشتر فقهاست، مانند: شهید ثانی *مسالك الافهام*، ج ۹، ص ۲۰۷؛ شیخ انصاری (المکاسب، ج ۲، ص ۱۹)؛ آیه‌الله خوئی

*مصباح الفقاهه*، ج ۱، ص ۶۱۱.



به نظر می‌رسد که این سخن ابراهیم، نه دروغ بود و نه توریه، چون ابراهیم به خوبی آگاه بود که بت پرستان می‌دانند که بت بزرگ این کار را نکرده و نیز می‌دانند که ابراهیم در این سخن قصد جدّ ندارد. کذب و توریه وقتی تحقق می‌یابد، که همراه با فریب دادن مخاطب باشد و مخاطب بتواند آن را باور کند و اساساً هدف ابراهیم این نبود که آن‌ها این خبر را باور کنند و می‌دانست که باور نمی‌کنند، بلکه سخن ابراهیم از باب استهزاء و تقریر بود، که یکی از فنون فصاحت است. به این صورت که گوینده سخن واضح البطلانی را به گونه‌ای گوید که مخاطب وادار شود به چیزی اقرار کند که مورد نظر متکلم است. در این جا ابراهیم قصد جدّ نداشت، بلکه با نوعی تجاهل‌العارف، هدف او بیدار کردن وجدان آن‌ها و ایجاد انگیزه برای اندیشیدن بود و چنین هم شد؛ لذا در ادامه آیات می‌خوانیم که آنان پس از شنیدن سخن ابراهیم به درون خود برگشتند و با خود یا به هم دیگر گفتند که شما از ستمگرانید:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

واضح است که دروغ، تنها به منظور پوشاندن حقیقت است، اما اگر شنوندگان، خود از واقعیت آگاه باشند و بدانند که ابراهیم جدی نمی‌گوید بلکه تنها اندیشه‌های آنان را نابخردانه می‌خواند، دیگر دروغ نخواهد بود. چرا که دروغ، گزارش خلاف واقع است، ولی این اصولاً خبر نیست، بلکه انشاء است به منظور اعلام جهالت ایشان، اینک اگر انشاء باشد دیگر قابل اتصاف به صدق و کذب نخواهد بود، و این خود نکته‌ای است.

مطلب دیگر این که در کتاب‌های حدیثی اهل سنت، راجع به این موضوع روایاتی نقل شده که طبق آن‌ها، ابراهیم در این جا و دو جای دیگر واقعا دروغ گفت و به خاطر آن در قیامت شفاعت او پذیرفته نمی‌شود:

عن ابی هریره عن النبی (صلی الله علیه وآله) قال: لم یکذب ابراهیم الا ثلاث کذبات، ثنتین منها فی ذات الله: قوله «انی سقیم» و قوله «بل فعله کبیرهم» و (واحد فی شأن ساره).<sup>۱</sup>

ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند که فرمود:

ابراهیم دروغ نگفت جز در سه مورد: دو تا درباره خداست، یکی سخن او «انی سقیم» و دیگری سخن او «بل فعله کبیرهم» یکی هم درباره ساره.

هم‌چنین آنان نقل می‌کنند که ابراهیم به سبب آن سه دروغ، در قیامت نمی‌تواند شفاعت کند.<sup>۲</sup> و مجاهد گفته: مراد از خطیئه در قول ابراهیم: «وَ الَّذِی اَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ» (شعراء، ۸۲) همان دروغ‌هاست.<sup>۳</sup>

بدون شک این روایت‌ها اعتباری ندارند و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که با افتخار خود را پیرو ابراهیم معرفی

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۱۲.



می‌کرد، چنین سخنانی درباره او نمی‌گوید. ابراهیم علاوه بر این که پیامبر بود، خلیل الله هم بود و قلب سلیم داشت و ساحت او بالاتر از این حرف‌هاست. راجع به این سخن او «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» توضیح دادیم و گفتیم که اصلا دروغ نیست و راجع به «إِنِّي سَقِيمٌ» هم به زودی بحث خواهیم کرد و آیه‌ای که مجاهد به آن استناد کرده، در ردیف آیاتی است که در آن‌ها به پیامبران نسبت ذنب، عصیان، غوايه، ظلم و مانند آن‌ها داده شده، که علمای اسلام راجع- به آن‌ها به طور مبسوط سخن گفته‌اند و روشن کرده‌اند که منظور از آن‌ها چیز دیگری است و هرگز با عصمت انبیا منافاتی ندارد.

حتی بسیاری از محققان اهل سنت هم آن روایت‌ها را که ابراهیم را دروغ گو معرفی می‌کنند، قبول ندارند و به- نحوی توجیه می‌کنند و گاهی راویان آن‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند، مثلا فخر رازی اظهار می‌دارد که اگر بگوییم این راویان دروغ می‌گویند، اولی است از این که بگوییم ابراهیم دروغ گفته است!<sup>۱</sup> جمله دیگری که ابراهیم گفته و گمان کرده‌اند که خلاف واقع بوده، جمله «انی سقیم» است، که در این آیه آمده است:

«فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ. فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ. فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ». (صافات، ۸۸-۹۰)

پس نگاهی به ستارگان انداخت و گفت: من بیمارم. پس، از وی روی گردان شدند و پشت به او کردند. این آیات هم مربوط به جریان شکستن بت‌هاست. آن روز، روز خاصی بود و طبق یک سنت قدیمی، همه مردم به صحرا می‌رفتند، ولی ابراهیم گفت: من بیمارم و نرفت و در غیاب مردم بت‌ها را شکست. گفته شده که این سخن ابراهیم که من بیمارم، خلاف واقع بود و او بیمار بودن را بهانه کرد و به صحرا نرفت تا بت‌ها را بشکند.

در این جا نیز گفته‌اند که او توریه کرد و منظورش بیماری جسمی نبود، بلکه ناراحتی روحی او از بت پرستی مردم بود. شاید مراد او ضعف بدنی ناشی از مشاهده گمراهی قومش بود که دل او را سخت به درد آورده بود. می‌گوییم: چه لزومی دارد سخن ابراهیم را خلاف واقع پنداریم تا مجبور شویم آن را توجیه کنیم؟ سخن گفتن با توریه هم مانند دروغ، موجب سلب اعتماد می‌شود و آن بر پیامبران روا نیست. آیا نمی‌توانیم بگوییم که آن روز ابراهیم واقعا بیمار بود؟ توجه کنیم که او این سخن را به آزر گفت و او همواره با ابراهیم بود و طبعا از حالت جسمی ابراهیم خبر داشت، این که او به ابراهیم اعتراض نکرد و سخن او را پذیرفت، می‌تواند قرینه خوبی باشد بر این که او واقعا بیمار بود.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۵۶.

## تهمت دزدی به برادران یوسف (علیه السلام)

نظیر این مطلب در داستان یوسف (علیه السلام) هم وجود دارد و آن تهمت دزدی به برادران یوسف بود، که در این آیات آمده است:

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾. (یوسف، ۷۰)

در جریان یوسف و برادرانش، برادران برای دومین بار نزد او آمدند و تقاضای گندم کردند، یوسف دستور داد بار برادران بسته شد و به هر کدام از آن‌ها بار شتری گندم تحویل داده شد، وقتی این بارها بسته می‌شد، یوسف پیمانانه پادشاه را که با آن گندم را پیمانانه می‌کردند، در بار برادرش بنیامین قرار داد. هدف یوسف از این کار این بود که بهانه‌ای به دست آورد، تا برادرش بنیامین را نزد خود نگاه‌دارد.

آن پیمانانه که به‌طور پنهانی در بار بنیامین گذاشته شد، جام زرین یا سیمینی بود که پادشاه مصر از آن آب می‌خورد و در این قحط‌سالی از آن به‌عنوان یک پیمانانه استفاده می‌شد. گفته شده که آن پیمانانه یک دوازدهم «اردب» مصری بود و «اردب» که اکنون نیز در مصر متداول است، معادل ۱۹۸ لیتر یا ۱۵۶ کیلوگرم است.

وقتی کاروان به راه افتاد، ندا دهنده‌ای ندا داد که ای کاروانیان شما دزدید! برادران یوسف درحالی که روی به کارکنان یوسف کردند، گفتند: شما چیزی را گم کرده‌اید؟ آن‌ها گفتند: پیمانانه پادشاه را گم کرده‌ایم و هرکس آن را بیاورد یک بار شتر جایزه دارد، گوینده این سخن اضافه کرد که من ضامن آن هستم.

به‌نظر ما ندا دهنده خود یوسف نبود، زیرا علاوه بر این که با آن مقام و موقعیتی که داشت شایسته نبود که شخصا ندا دهد، سیاق آیات چنین اقتضا می‌کند، چون طبق آیات، پیش از آن که صحبت از ندا دهنده شود، خود یوسف پیمانانه را در بار برادرش گذاشت و در این بخش، ضمیرها همه مفرد است، ولی پس از ندای آن ندا دهنده ضمیرها به صورت جمع است. برادران به ندا دهنده و همراهانش می‌گویند: شما چه گم کرده‌اید؟ آن‌ها هم می‌گویند: پیمانانه ملک را گم کرده‌ایم و در ادامه هم، گفت‌وگوها میان دو گروه است، گروه کارگزاران و گروه برادران. پس از این گفت‌وگوها وقتی نوبت به بازرسی بارها می‌رسد، باز ضمیرها مفرد است و یوسف شخصا بازرسی می‌کند. ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ﴾.

بنابراین، هم گذاشتن پیمانانه در بار بنیامین و هم بازرسی بارها، توسط شخص یوسف صورت گرفته، ولی ندا دادن و گفتن این که شما سارق هستید و ادامه گفت‌وگوها، کارگزاران بوده است، هرچند که همه چیز طبق نقشه یوسف پیش می‌رفت. نتیجه این که جمله «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سخن یوسف نبود. شاید گوینده این سخن از حقیقت قضیه خبر نداشت و گمان می‌کرد که واقعا آن‌ها پیمانانه را دزدیده‌اند و شاید هم یوسف داستان دزیده شدنش را توسط برادران، به ندا دهنده گفته بود و او از باب توریه، همان را اراده کرده بود.



به طوری که گفتیم فقهای ما، چه آن‌ها که توریه را کذب می‌دانند و چه آن‌ها که کذب نمی‌دانند، گفته‌اند که در مواردی که انسان مجبور به دروغ گفتن باشد، توریه کردن جایز و گاهی لازم است. باتوجه به مطالبی که گفتیم، به نظر ما نه ابراهیم و نه یوسف، نه دروغ گفتند و نه حتی توریه کردند و توریه کردن اگر هم جایز باشد، برای پیامبران روا نیست، چون ممکن است کارهایی از نظر شخصی گناه نداشته باشد، ولی چون باعث سلب اعتماد می‌شود، نباید از پیامبران سر بزنند.

### چکیده

از داستان‌های قرآن درباره پیامبران الهی، داستان بت‌شکنی ابراهیم و پاسخ او به بت‌پرستان است که وی با شکستن بت‌ها و با آویختن تبر بر گردن بت بزرگ چنان وانمود می‌کند که گویا بت بزرگ به خشم آمده و بت‌های دیگر را شکسته است، ایشان با این کار وجدان قوم خود را بیدار کرد و آن‌ها را به این فکر وادار کرد که بت‌ها و حتی بت بزرگ هیچ‌گونه قدرتی ندارند. در این‌که ابراهیم کار شکستن بت‌ها را به بت بزرگ نسبت می‌دهد اقوالی گفته شده است: بعضی سخن او را دروغ مصلحتی دانسته‌اند و بعضی سخن او را توریه می‌دانند. ولی صحیح آن است که سخن ابراهیم از باب استهزاء و تقریر بود که یکی از فنون فصاحت است. بنابر هر توجیهی توریه کردن اگر هم جایز باشد، برای پیامبران روا نیست، چون ممکن است کارهایی از نظر شخصی گناه نداشته باشد، ولی چون باعث سلب اعتماد می‌شود، نباید از پیامبران سر بزنند.